

نقد از کدام منظر؟

پاسخی به نقد عباس عبدی بر علیرضا علوی تبار

در باب مهندس بازرگان و مشی سیاسی او

مهرنامه، شماره 5، مهرماه 89

سروش دباغ

1. چندی پیش مقاله نیکوی "تکرار یا تداوم؟" نوشته آقای علیرضا علوی تبار را در ماهنامه مهرنامه خواندم. همچنین مقاله "مقایسه از کدام منظر" نوشته آقای عباس عبدی را که در مقام نقد مقاله علوی تبار به رشته تحریر درآمده و در شماره چهارم مهرنامه به چاپ رسیده، از نظر گذراندم. سطور پیش رو را به نیت نقد مدعیات آقای عبدی و خصوصاً شیوه استدلال ورزی ایشان می نویسم؛ روشی که موجه به نظر نمی رسد.

2. آقای علوی تبار در مقاله خود کوشیده تا تفاوت و تشابه مواضع خود و همفکرانش را با مرحوم مهندس بازرگان در مواردی نظیر انقلابی گری، دین شناسی، برابری اجتماعی، ابر قدرت ها... از حیث نظری به بحث گذاشته، الگوهای رفتاری نخست وزیر فقید را ارزیابی کند. روشن است که بحث صبغۀ نظری دارد و واکاوی مجموعه معتقدات و تفکیک مدعیات موجه و معرفت بخش از مدعیات غیرموجه و غیرمعرفت بخش غایت قصوای آن است. بدین طریق می توان گزاره های غیرموجه را کنار نهاد و با تصحیح خطاها و عبرت آموزی از آنچه در گذشته رخ داده و بکار بستن ابزارهای نظری کارا و رهگشا، به سر وقت مسائل سیاسی رفت و به تحلیل آنها همت گمارد. علی الظاهر، آقای عبدی بر این باور است که این شیوه از مقایسه راه بجایی نمی برد؛ چراکه آقای علوی تبار آن موقع 18 ساله بوده و مرحوم بازرگان 70 ساله؛ جوان 18 ساله ای که تجربه و پختگی چندانی ندارد و بیشتر تحت تأثیر دیگران است؛ حال آنکه مرحوم بازرگان سرد و گرم روزگار را چشیده و صاحب رأی بوده است. پس بجای مقایسه ایده های جوانانی چون علوی تبار با مرحوم بازرگان، باید نمایندگان این طرز فکر را که مرحوم شریعتی و مرحوم مطهری باشند، با مرحوم بازرگان قیاس کرد؛ در غیر این صورت قیاس مع الفارق است و غیر رهگشا:

"... مقایسه دیدگاه های جوانان آن دوران هم با دیدگاه های مرحوم بازرگان صحیح نیست، چراکه دیدگاه های جوانان آن زمان بیش از آنکه اصیل و متکی بر درک خودشان باشد، تابع دیگران بود... و لذا اگر قرار است مقایسه ای شود باید دیدگاه این افراد با یکدیگر مقایسه شود... دانشجویان پرشور آن دوره چه هم ارزی با مهندس بازرگان داشتند که با یکدیگر مقایسه شوند؟ چنین مقایسه ای ممکن است باعث سوء برداشت شود و حقانیتی را برای یک طرف ایجاد کند که واقعیت نداشته است. به نظر من اساس مقایسه دچار ابهام است، فارغ از اینکه براساس آموزه های امروزی کدام دیدگاه ها درست یا غلط بوده باشد... و لذا اگر قرار است مقایسه ای واقعی شود باید نفرات اصلی این میدان مقایسه شوند و نه تابعین و پیروان آنها".

آقای عبدی در تحلیل خویش میان دو مقوله "تبیین" و "توجیه" خلط کرده است. تمام شروطی که ایشان بر شمرده، نظیر کم سن و سال بودن آقای علوی تبار و همفکرانش و مسن بودن بازرگان، تأثیر شگرف مرحوم شریعتی در شکل گیری مواضع جوانان آن زمان و اموری از این دست به ما کمک می کند تا فضای آن دوران را بهتر درک کنیم و مؤلفه ها و کنشگران دخیل در آنرا بهتر تحلیل کنیم. اما وقتی سخن از صحت و سقم و درست و نادرست و ارزیابی به میان می آید، آنچه مهم است بررسی ادله ایست که طرفین له مواضع و مدعیات خویش اقامه کرده اند؛ همین و بس. صورت مسئله روشن است. "آیا قرائت انقلابی از اسلام موجه بوده یا نه؟"، "آیا اشغال سفارت آمریکا در سال 1358 موجه بوده یا نه؟" و... این مسائل را هم می توانستیم بیست سال پیش بررسی کنیم، هم امروز و هم بیست سال بعد. هم جوان هجده ساله می تواند در این باب اتخاذ موضع کند، هم روشنفکر پنجاه ساله، هم سیاست مدار شصت ساله و هم مورخ هفتادساله. پیشینه فرهنگی - معیشتی - معرفتی افراد صرفاً حدود و ثغور بحث را روشن می کنند، آنچه قوام بخش صحت و سقم مواضع ایشان است، ادله ای است که له مدعیات اقامه می کنند. اگر ادله مثبت مدعیات باشد، موضع ایشان موجه خواهد بود و در غیر این صورت غیر موجه. هر چند جهت نگارش تاریخ اندیشه خوبست مواضع و آراء مرحوم

بازرگان با ایده‌های مرحوم شریعتی و مرحوم بازرگان قیاس شود، اما علی‌الاصول ممکن است جوان بیست‌ساله‌ای برخلاف تصور آقای عبدی، به میزان مکفی مطالعه کرده باشد و ادله‌ای که له مدعیات سیاسی و تاریخی خود اقامه می‌کند، در قیاس با ادله یک سیاست‌مدار و یا مورخ پنجاه ساله موجه‌تر باشد. باید ادله را بررسی کرد و لاغیر. پس، برخلاف نظر جناب عبدی، چنین مقایسه‌ای دچار ابهام نیست و با بررسی ادله، به قدر طاقت بشری، می‌توانیم مدعیات صحیح را از سقیم تفکیک کنیم و آنها را در تحلیل مسائل آتی بکاربندیم. آقای عبدی گفته‌اند: "فارغ از اینکه براساس آموزه‌های امروزی کدام دیدگاه‌ها درست یا غلط بوده باشد." مگر می‌توان با غیر از بکار بستن آموزه‌های امروزی در پی احراز حقیقت بود؟ ممکن است روزگاری برسد که در آن آموزه‌های امروزی ناموجه انگاشته شود؛ در آنصورت ملاک و محک‌های امروزی را کنار نهاده، از ابزار و ادوات معرفتی دیگری بهره می‌بریم. اما مادامیکه آنها را موجه می‌انگاریم، چرا برای احراز معرفت و زدودن گزاره‌های باطل از آنها مدد نگیریم. عقلانیت اقتضا می‌کند که تا حد ممکن نظام معرفتی را غربال کنیم و آنرا از گزاره‌های غیرموجه و رهنز بیبراییم، در عین حال بر تعداد گزاره‌های موجه و معرفت‌بخش آن بیفزاییم. آیا عقلانی است که برای انجام این مهم از آموزه‌های امروزی استفاده نکنیم و یا از آموزه‌های غیر امروزی بهره بگیریم؟

همانگونه که ویلیام جمیز گفت، در بررسی هر مدعا و توسعه هر نظام معرفتی‌ای، باید علل و عوامل و انگیزه‌هایی را که باعث پیدایی فلان ایده و بهمان مدعا نزد کسی یا گروهی شده از صدق و کذب و حجیت معرفتی آن جدا کرد. پرداختن به مقوله اول ما را از پرداختن به دومی بی‌نیاز نمی‌کند. ملاک داورِ معرفتی دومی است و نه اولی. در بحث کنونی، نهایتاً، یا مواضع و کنش‌های مرحوم مهندس بازرگان موجه بوده یا موجه نبوده است. یا تلقی انقلابی از کار و بار سیاسی باطل بوده و یا نبوده است. درس گرفتن از گذشته متضمن پاسخ گفتن صریح و صادقانه و برشمردن ادله خویش در این مصاف است، در غیر این صورت بحث از حد تبیین فراتر نمی‌رود. اینکه گفته شود مثلاً پس از پیروزی انقلاب، انقلابی بودن نُرَم زمانه بوده و چه گواری در آمریکایی لاتین برخاسته بود، جوانان در ایران تحت تأثیر عمرو و زید بودند... صرفاً ابعاد مسئله را روشن می‌کند. همین و بس. پرسش مهم معرفت‌بخش و عبرت‌آموز در این میان این است که آیا آن مواجهه موجه بود یا نه؟ نگوئیم این مسائل باید در ظرف زمانی خود دیده شود؛ پاسخی که به کرات در مناسبت‌های گوناگون گفته می‌شود، چراکه این کندوکاوهای معرفتی با مفروض گرفتن آن ظرف زمانی است و چیزی فراتر از آن می‌جوید و در پی بدست آوردن درستی و نادرستی و بطلان و موجه بودن آن مدعیات و کنش‌هاست. وانگهی، به تعبیر منطقیون، "اثبات شیی نفی ماعدا نمی‌کند". مقایسه میان جوانان هم نسل علوی‌تبار و مرحوم بازرگان مانع از مقایسه میان مرحوم شریعتی و مرحوم بازرگان نمی‌شود. مقایسه در چند سطح انجام می‌شود و همه درس آموزند و تأمل‌برانگیز. ایده‌های نظری مهندس بازرگان با ایده‌ها و افکار جوانان انقلابی آن دوران قیاس می‌شود، کنش سیاسی و الگوهای رفتاری مرحوم مهندس بازرگان با رفتار و کنش سیاسی هم‌نسلان آقای علوی‌تبار قیاس می‌شود و ایده‌های مهندس بازرگان با نظرات و افکار مرحوم شریعتی و مرحوم مطهری. هر یک از این قیاس‌ها و داورها در جای خود معرفت‌بخش‌اند و عبرت‌آموز. بحث از یکی ما را از پرداختن به دیگری بی‌نیاز نمی‌کند و جای آنرا نمی‌گیرد.

3. آقای عبدی در ادامه نقد خویش، بین دو مقام اندیشمندی و سیاستمداری مرحوم بازرگان تفکیک کرده‌اند. بنابر رأی ایشان، بازرگان صرفاً در عرصه دین‌پژوهی دستاوردهایی داشته است. بررسی کارنامه سیاسی او در کسوت یک سیاست‌مدار مقوله‌ای به کلی دیگر است؛ سیاست‌مداری که چندان توفیق عملی نداشته و نتوانسته "جامعه را یک گام به سوی اهداف خویش" پیش ببرد. از نظر عبدی اینکه مرحوم بازرگان طرفدار اصلاحات بود یا انقلابی‌گری، در قیاس با اینکه او چقدر توانست ایده‌ها و آرمان‌های خویش را محقق سازد، مسئله‌ای عرضی و تبعی و فرعی است:

"اینکه او [مرحوم بازرگان] طرفدار اصلاحات بود، یا انقلابی‌گری در مقایسه با اینکه چقدر توانسته آن ایده و ارزش و آرمان خود را پیش ببرد و محقق کند، مسأله فرعی است... اگر امروز اندیشمندی باشد که به هر دلیل از طرف دیگران با اقبال مواجه نشود، مشکل خاصی پیش نمی‌آید، اندیشه در جریان تاریخ جای خود را باز می‌کند... اما سیاستمدار باید در زمان خودش گامی برای تحقق اهدافش برداشته باشد... در ارزیابی سیاست‌مدار از قاعده هزینه و فایده، داده و ستانده استفاده می‌کنیم... ملاصدرا اندیشمند می‌تواند در غار زندگی کند و کتاب بنویسد، اما امیرکبیر سیاست‌مدار است و عملکردش را باید در ترازوی نقد قرار داد."

مرحوم بازرگان هم دین‌شناس و روشنفکر بود و هم سیاست‌مدار. در ارزیابی کارنامه او، البته نباید این دو شأن را به یکدیگر برآمیخت و احکام یکی را به دیگری تسری داد. بپرسیم در ارزیابی کارنامه سیاسی یک سیاست‌مدار، آیا بحث درباره ایده‌های سیاسی و درک او از سیاست و حکومت و نظام سیاسی مشروع محلی از اعراب ندارد؟ آیا واقعاً مسئله‌ای فرعی و ثانوی است؟ به نظرم پاسخ منفی است و آقای عبدی در اینجا به خطا رفته‌اند. اگر کسی درکی دموکراتیک از حکومت و سیاست داشته باشد به یک نحو رفتار می‌کند، کسی که اساساً درکی غیر دموکراتیک از مشروعیت سیاسی داشته باشد به نحو دیگری رفتار می‌کند. درست است که تحقق ایده‌ها در خلأ صورت نمی‌گیرد و باید زمینه‌های فرهنگی - معیشتی - اقلیمی - روانشناختی آنها نیز مهیا باشند، اما لازمه این سخن بی‌عنایتی و کم توجهی به ایده‌ها نیست. ایده‌ها و آراء نیز در این میان نقش خود را ایفا می‌کنند. اگر چندین قران میمون رخ دهد، ایده‌های خرد نواز و انسانی یک سیاست‌مدار می‌تواند محقق شود، در غیر اینصورت نه. درست است که سیاست‌مدار بختیار کسی است که بتواند ایده‌های سیاسی خویش را محقق کند، اما صرف محقق ساختن ایده‌ها در ترازوی سیاست‌ورزی اخلاقی و انسانی وزن چندانی ندارد. آیا هیتلر و استالین که در پیگیری و تحقق ایده‌هایشان توفیق داشتند، دست‌کم در مدت زمانی محدود و مشخص، سیاستمداران قابل احترامی هستند؟ ایشان در پیشبرد اهداف سیاسی خویش و کسب و نگاهداری قدرت به هر قیمتی توفیق داشتند، اما سیاستمدارانی بی‌اخلاق و بی‌عنایت به پرنسیب‌های انسانی بودند و کارنامه اخلاق غیر قابل قبولی داشتند. ممکن است صرف حفظ قدرت ملاک خوبی برای تشخیص سیاستمدار موفق باشد؛ اما دایره سیاست‌ورزی اخلاقی بسی ضیق‌تر از سیاست‌ورزی‌ای است که پروای اخلاق را ندارد. اولی سخت‌تر بدست می‌آید و البته ماندگار و ستودنی است، حال آنکه دومی دولت مستعجلی دارد و پس از افول از آن به تلخی یاد می‌شود. آنچه انسانیت اقتضا می‌کند سیاست‌ورزی اخلاقی پیشه کردن است؛ سیاست‌ورزی‌ای که حقوق بشر و اصول اخلاقی نقض‌ناپذیری چون کرامت انسانی را پاس می‌دارد، نه دلخوش کردن به توفیق عاجل در صحنه سیاست. حساب سیاست‌ورزی معطوف به صرف حفظ قدرت و محاسبه سود و زیان از حساب سیاست‌ورزی اخلاقی جداست. کثیری از سیاستمداران در معنای نخست سیاستمداران موفقی هستند؛ اما این توفیق فی‌نفسه در ترازوی اخلاق وزن چندانی ندارد؛ چراکه باید مقید به قیود اخلاقی باشد. سیاست‌ورزی اخلاقی از سیاست‌ورزی متعارف فراتر می‌رود و با عنایت به اینکه انجام یا ترک برخی از کنش‌های سیاسی ممکن است عدم توفیق سیاسی سیاستمدار را به‌راه داشته باشد، همچنان دلمشغول عدم نقض پرنسیب‌های اخلاقی در حوزه سیاست است.

بازرگان آشکارا دموکرات بود؛ از این حیث ذهن روشنی داشت و برخلاف بسیاری از جوانان انقلابی آن روزگار درک روشنی از سیاست و حکومت و روابط بین‌الملل داشت. برخی از جوانان انقلابی آن روزگار، در دوران اصلاحات به صحت و دوراندیشی مرحوم بازرگان پی بردند و تصریح کردند که آن هنگام اشتباه می‌کردند. این صراحت و شجاعت در مقام نظر است که هم ممد فرد در پیگیری ایده‌های سیاسی خویش است و هم نام نیکی از او به ماندگار می‌گذارد. مگر امیرکبیر و دکتر مصدق، به مثابه نمادهایی از انسان‌های پاک سیاسی معاصر، در تحقق تمامی اهداف خویش موفق بودند؟ مگر کارنامه ایشان بالمره عاری از اشتباه بود؟ نه. اما چون جهت‌گیری‌های کلان و ایده‌های علی‌الاصول موجه و وطن‌دوستانه اخلاقی‌ای داشتند، امروزه به نیکی از ایشان یاد می‌شود؛ هر چند در پیگیری اهداف خویش چندان بختیار نبودند.

مرحوم مهندس بازرگان، هم تلقی روشن و موجهی از سیاست و حکومت‌ورزی داشت و هم به قدر طاقت بشری در محقق سازی آنها کوشید؛ اما موانع مفلوگ نبودند و بادهای ناموافق بسی بودند و در نهایت تلاش‌های او منتج به نتیجه نشد. اما ارزیابی کارنامه یک سیاست‌مدار، برخلاف نظر آقای عبدی، صرفاً از قاعده هزینه و فایده و دادن و ستاندن و کامیابی‌های عاجل تبعیت نمی‌کند؛ هرچند مرحوم بازرگان فایده‌گرا بود و مقوله منفعت ملی که هم‌عنان با بیشینه شدن فایده و کمینه شدن درد و رنج اکثریت شهروندان است، در نظام سیاسی او جای مهمی را به خود اختصاص می‌داد؛ (1) اما در عین حال به درستی به فایده‌گرایی عنان گسیخته باور نداشت؛ فایده‌گرایی‌ای که صرفاً حساب سود و زیان و فایده و هزینه را می‌کند و به اصول اخلاقی و حقوق بنیادین انسان‌ها بی‌عنایت است. بازرگان در وادی سیاست به قرائتی از فایده‌گرایی باور داشت که ناقض اصول بنیادین اخلاقی و حقوق بشری نبود. برای جاودانه شدن در وادی سیاست، نه تنها باید دلمشغول هزینه و فایده و محاسبه بود، بلکه تبعیت از اصول و پرنسیب‌های اخلاقی انسانی نیز شرط است. اگر کارآمدی عملی معیار تشخیص سیاستمداران موفق باشد، مرحوم بازرگان توفیق عملی چندانی در وادی سیاست نداشت؛ اما ایشان هم درک روشن و منقحی از سیاست‌ورزی دموکراتیک داشت، چیزی که در آن

روزگار کمیاب و بلکه نایاب بود و آنرا برای دیگران به ارث گذاشت، و هم از اصول اخلاقی خویش در سیاست‌ورزی هیچ‌گاه عدول نکرد و بابت این امر نامالیقات بسیاری را به جان خرید. با معیار آقای عبدی، بازرگان سیاستمدار موفقی نبود چون سیاست‌های او چندان کار آمد نبود و محقق نشد؛ اما آنچه ایشان بدان عنایت ندارد این است که صرف محاسبه سود و زیان و حفظ قدرت به هر قیمتی چندان مهم نیست که سیاست‌ورزی اخلاقی پیشه کردن و شئون انسانی را پاس داشتن و از پرنسیب‌های اخلاقی عدول نکردن. و مگر برای برجای نهادن نام نیکی از خود در کسوت یک سیاستمدار به چیزی بیش از این حاجت است:

دو چیز حاصل عمر است نام نیک و ثواب

وز این دو در گذری کل من علیها فان

1- برای بسط بیشتر این مطلب نگاه کنید به: سروش دباغ، "نسبت میان اخلاق و سیاست"، در باب روشنفکری دینی و اخلاق، تهران، صراط، 1389، صفحات 207 - 195.